

## از ماست که برماست

چه عواملی باعث می شود که جمهوری اسلامی بتواند با کشورهای انقلابی آمریکای لاتین رابطه خوب داشته باشد

قبل از اینکه به عواملی که باعث دوستی حکومت جمهوری اسلامی با کوبا و... شده است، بپردازیم، باید در مقدمه به این بپردازیم که چه عواملی باعث شده است که به نگارش چنین مقاله ای بیافتم. در مدیای اینترنتی البته بدیهی است که خیلی از سلطنت طلبان، شورای ملی مقاومتی ها، مجاهدین و برخی از نیروهای به اصطلاح چپ، بدون اینکه سعی کنند با روشی اصولی به این مسأله برخورد کنند که چرا کشورهایی مانند کوبا، نیکاراگوئه، ونزوئلا با دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی رابطه ی خوبی دارند، صرفاً به فحاشی نسبت به این حکومت ها و بعضی از افراد گروه های سیاسی "چپ" خارجی که مانند دولت کوبا با ایران رابطه ی خوبی دارند، پرداخته و هر کار و یا سخنان خوب آن ها را به خاطر رابطه اشان حذف می کنند و یا به دروغ بافی متوسل می شوند که گویا در کوبا نیز مانند ایران خفگان، شکنجه و اعدام و... وجود دارد. ما البته به جریانات راست و نوکران کشورهای امپریالیستی مانند سلطنت طلب ها کاری نداریم. اما باید با آنانی که خود را به اصطلاح چپ معرفی می کنند، برخورد کنیم. به همین خاطر ضروری بود که برای فهم و درک اینکه چه عواملی باعث این شده اند که این کشورها و نیروهای چپ انقلابی دیگر کشورهای جهان با رهبران دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی

ایران روابط خوبی داشته باشند و نیز اینکه چگونه می توان سد راه چنین روابطی شد و سعی نمود تا این کشورها و سازمان های (حکومت ها و گروهایی که خودشان را چپ می دانند و خواهان رفتن به طرف سوسیالیزم هستند، ولی از نظر ما مارکسیست یا سوسیالیست های انقلابی نیستند) خارج از کشور را از این اشتباه فاحش بیرون کشید، خود را مجبور به نگرارش این مقاله ی کوتاه دیدم.

**1-** در ابتدا باید به این بپردازیم که دین یا مذهب در آسیا چه فرقی با مذاهب در آمریکای لاتین دارد، قشر روحانی و کشیش در ایران خیلی کم به مبارزات اجتماعی و حق طلبانه در کنار مردم جنگیده اند و مردم دل خوشی از روحانیون و کشیش ها ندارند، اما در آمریکای لاتین برخلاف کشورهای نظیر ایران کشیش ها و روحانیون نه تنها اغلب در صف کارگران و زحمتکشان بوده اند، حتی کشیش هایی داشتیم که در صف سوسیالیست ها جنگیده اند. کشیش باقی مانده اند ولی اقتصاد سوسیالیستی را با جان و دل قبول کرده اند. مانند نیکاراگوه که وزیر امور خارجه در اولین حکومت دانیل اورتگا رهبر ساندنیست ها، یک کشیش بود. او سلاح بدست در کنار ساندنیست ها در نیکاراگوه می جنگید و در آمریکای لاتین این نوع کشیش ها کم نیستند و به این لحاظ به مذهب دید دیگری دارند.

به عبارت دیگر باید به نقش دین و مذهب در ایران و کشورهای نظیر ایران در مقایسه با آن در کشورهای آمریکای لاتین به طور تاریخی پرداخت. در تاریخ ایران، دین اسلام و مذهب شیعه اغلب به عنوان ابزار سرکوب امپریالیزم استفاده شده است. به ویژه از زمان سلطنت صفویه، روحانیون و

دربار همواره تحت کنترل امپریالیزم انگلستان و بعد امپریالیزم آمریکا بوده است. روحانیون شیعه سابقه طولانی در سرکوب جنبش های انقلابی در ایران را داشته اند. نمونه آن سرکوب انقلاب مشروطه است.

این در حالی است که دین مسیح و مذهب کاتولیک در آمریکای لاتین هرگز نتوانست به طور تاریخی ابزار سرکوب این ملت ها گردد. در این کشورها اعتقادات دینی امری شخصی به شمار می آمده و جنبه ی سیاسی به خود نگرفته است. علاوه بر این، انقلابیون این کشورها آگاهی سیاسی- تاریخی از نقش اسلام و مذاهب آن در خاورمیانه ندارند.

**2-** آمریکای لاتینی ها و تشکیلات های انقلابی آن ها اولین چیزی که برایشان مهم است، حکومت هایی است که به وسیله ی مردم با انقلاب سر کار آمده اند و فرق اساسی با حکومت هایی دارند که به وسیله ی آمریکا و یا سرمایه داری از بالا به مردم تحمیل شده اند و از آنجایی که این حکومت ها بوسیله ی مردم سر کار آمده اند مورد احترام توده ی مردم هستند، حتی اگر با عقاید و افکارشان ناسازگار باشد. در این کشورها دین از سیاست جدا است و یک فرد مذهبی به راحتی می تواند انقلابی هم باشد، به ویژه زمانی که دانش مارکسیستی آنقدر نباشد که به تحلیل های علمی از اعتقادات دینی ضروری گذشته و بین ایدئالیست ها و سوسیالیست ها (کمونیست ها) ی انقلابی جدایی ایجاد کند.

**3-** همانطور که در کوبا با انقلاب، حکومت باتیستا، دیکتاتور وقت را پایین کشیدند- و از آن روز تا به حال سرمایه داری جهانی و دولت آمریکا به باتیستا و عوامل اش پناه داده و از آن ها جهت هرگونه ضربه زدن احتمالی به

دولت حاکم در کوبا استفاده می کند- در ایران نیز سلطنت پهلوی با انقلاب مردم پایین کشیده شد همانند دولت باتیستا. حال اگر به سلطنت طلبان، مجاهدین و شورای ملی مقاومت و افرادی مانند عبدالله مهدتی، مسیح علینژاد و... را هم به مخالفان راستگرای جمهوری اسلامی بیفزاییم، یک اپوزیسیون ضدانقلابی را می بینیم که با دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی دشمن هستند. بقیه ی اپوزیسیون که نیروهای چپ مخالفان دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی هستند، از آنجایی که اکثراً ریشه در استالینیزم و مانوئیزم دارند و از لحاظ طبقاتی ریشه در خرده بورژوازی داشته و در تشکیلات های بوروکراتیک رهبر، لیدرسازی خود غرق شده اند و از آنجایی هم که فاقد یک تشکیلات یا حزب و یا سازمان انقلابی پرتوان در میان کارگران و زحمتکشان با سمت و سوی انقلابی می باشند، به بیش از پنجاه تا شصت گروه تقسیم شده اند. تمام این عوامل را که جمع بزنیم، اپوزیسیون انقلابی ای که بتواند در چشم این کشورهای نظیر کشورهای آمریکای لاتین جلوه نماید و یا در برابر گروه های چپ انقلابی کشورهای دیگر عرض اندام کند ، فعلاً وجود خارجی ندارد. در نتیجه این خلاء را جریانات به اصطلاح چپی مانند حزب توده ی خائن در خارج از کشور با بودجه و امکانات جمهوری اسلامی و در خدمت امپریالیزم پُر کرده اند.

**4-** حمله به سفارت آمریکا و مسأله گروگان گیری به اضافه ی نداشتن سفارت آمریکا تا به امروز در ایران، دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی را (البته به کمک حزب توده) در صف "ضدامپریالیست" ها قرار داده است.

**5-** به عوامل بالا حالا فعالیت رهبری حزب توده را از اول انقلاب، مخصوصاً بعد از دستگیری رهبران حزب توده توسط دولت جمهوری اسلامی نه تنها در حمایت از جمهوری اسلامی بلکه تبدیل شدنش به بخشی از نیروهای امنیتی رژیم را هم باید اضافه کنیم. بی دلیل نیست که جمهوری اسلامی در چشم کشورها و گروه های چپ انقلابی خارجی به یک نیروی ضدامپریالیستی تبدیل شده است. فعالیت مداوم عناصر توده ای درون احزاب چپ استالینیستی برادر کشورهای اروپایی طی حداقل چهل سال اخیر، تبلیغات دروغینی را در باره ی ضدامپریالیست بودن خمینی و کلیه ی سران رژیم جمهوری اسلامی دامن زده است. به عبارت دیگر جریانات خانی مانند حزب توده، هم از توپره خورده اند و هم از آخور!

**6-** علاوه بر این، بیش از چهل سال است که آمریکا ایران را تهدید به دخالت نظامی می کند. همکاری دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی پشت پرده با دولت آمریکا و دشمنی با آن در انظار و افکار عمومی، بازی است که هم به نفع آمریکا و هم به نفع دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی تمام شده است. جمهوری اسلامی با این کار، خودش را در صف انقلابیون در سطح بین المللی جا زده و آمریکا در سایه ی آن ثروت کلانی را در خاورمیانه تصاحب کرده است.

**7-** رهبری حزب توده با استفاده از روش های زیر، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را در چشم کشورهای انقلابی آمریکای لاتین و گروه های چپ انقلابی به نیرویی ضدامپریالیستی جلوه داده است:

- 1- رهبران جمهوری اسلامی بخصوص خامنه ای را در این خط نگاه داشتن که هیچ موقع در انظار عمومی از فحاشی و تهدید علیه دولت آمریکا کوتاهی نکرده و با آن از در سازش بر نیاید.
- 2- روابط خود با کشور چین و روسیه را همیشه حفظ کند و رهبران حزب توده، واسطه ای اند بین دولت ایران با روسیه و چین.
- 3- شرکت در درگیری هایی منطقه که آمریکا یا اسرائیل در آن ها شرکت می کند، مانند دخالت ایران در سوریه، عراق، لبنان، افغانستان و...
- 4- اجازه ی ترجمه و چاپ و فروش آثار مارکسیستی به سبک و تحت کنترل حزب توده در ایران. یعنی ترجمه هایی که با اصل اشان خیلی متفاوت بوده و یا از چنان لغات و جمله بندی هایی استفاده شده که خواننده را از خواندن آن کتاب ها پشیمان و بیزار می کند و.... به عبارت دیگر، آموزش فرهنگی نیروهای انقلابی ما را با این ترجمه ها به انحراف کشیده اند.
- 5- نفوذ در درون تمام احزاب و گروه های اپوزیسیون مخصوصا گروه های چپ. این نفوذ به سطح رهبری هم رسیده به طوری که این عناصر دسترسی به نام و اطلاعات شخصی اعضا پیدا کرده و از این اطلاعات جهت تهدید اعضا در این سازمان ها استفاده کرده اند. اعضا را با شناسایی اعضای خانواده و نزدیکان اشان تهدید کرده اند تا به همکاری پشت پرده با دولت جمهوری اسلامی و ادار نمایند.
- 6- به جای کشتن انسان هایی که خودشان را کمونیست معرفی می کنند، آن ها را با شکنجه و... مجبور به همکاری با خود کنند. آتانی هم که همکاری نکنند، در زندان کشته و یا به اعدام محکوم می کنند.

**7-** حزب توده از طریق احزاب کمونیست برادرش در دیگر کشورها دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی را ضدامپریالیست نشان می دهد و با بزرگ کردن این مواردی که در بالا خاطر نشان کردم، باعث می شود که این کشورها با ایران و رهبران دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی رابطه‌ی خوبی داشته باشند. مثلا در کوبا، دولت کوبا اجازه ساختن مسجد به این ها داده و در ایران دولت ایران اجازه‌ی باز کردن دفتر فرهنگی به کوبا داده است ...و

اما چطوری می توان این توازن قوا را به هم زد و واقعیت ها را به چشم نیروهای انقلابی جهان باز کرد:

**1-** با بوجود آوردن یک حزب، سازمان و یا گروه انقلابی سوسیالیستی قوی که بتواند در بین کارگران و زحمتکشان ریشه داشته باشد و بتواند خود را به عنوان یک آلترناتیو انقلابی مطرح کند. اگر چنین نیرویی را تا به امروز طبقه‌ی کارگر و پیشروان طبقه‌ی کارگر نتوانسته اند در ایران بسازند، مقصر آن نیروهای انقلابی کشورهای دیگر که رابطه‌ی خوبی با جمهوری اسلامی دارند، نیستند. بلکه خودمانیم که نتوانسته ایم چنین تشکیلات انقلابی را در طی این چهل سال بسازیم.

**2-** در ثانی ما حتی یک بین الملل کمونیستی سالمی هم سراغ نداریم که بتواند به ساخته شدن چنین تشکیلاتی کمک کند، یعنی معضل بین المللی هم داریم.

**3-** اکثر این انسان هایی که رابطه‌ی دولت ها و گروه های انقلابی را با دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی بزرگ کرده که در سایه‌ی آن بتوانند هر

تلاشی را علیه سیستم سرمایه داری بی اعتبار کرده و فرصت طلبی را به حد اعلاء برسانند و در این میان خوش رقصی را به سرمایه داری جهانی نمایند، سلطنت طلبان و مجاهدین خلق و... کل بلوک یا اردوی سرمایه علیه اردوی کار هستند که از این طریق کشورهای انقلابی آمریکای لاتین را همپراز با دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران نشان می دهند تا افکار عمومی را برای دخالت نظامی در کشورهای انقلابی آمریکای لاتین هموار کنند.

**4-** البته اکثر افراد انقلابی که درون گروه های مختلف چپ وجود داشتند و با دیدن و تجربه کردن بوروکراسی درون این تشکیلات های بوروکراتیک به افراد منفردی تبدیل شده اند که اکثراً بی سرو صدا از این گروه ها بیرون آمده اند، حتی به خودشان جرأت مبارزه با بوروکراسی در این تشکیلات ها را ندادند. چه رسد به اقدام به فعالیت انقلابی! در نتیجه، بخشی از آن ها غیرسیاسی و بخشی دیگر آنارشویست شده اند و ضدتشکیلات و ضد هرگونه سازماندهی انقلابی هستند. علاوه بر این، از آنجایی که رهبری این تشکیلات ها فاقد آگاهی مارکسیستی بودند، طبیعتاً افراد منفردی که از این تشکیلات ها بیرون آمده اند هم آگاهی مارکسیستی نداشتند تا بتوانند خودشان راه خودشان را بیابند. اینگونه افراد بدون فهمیدن اینکه چه عواملی باعث شده که کسی مانند فیدل کاسترو به زیارت مقبره خمینی برود و یا با خامنه ای صحبت کند، عصبانی شده و همه را در یک ظرف قرار می دهند و به قول یکی از رفقا وقتی بچه را در لگن می شویند، بچه را هم با لکن بیرون می ریزند.

**5-** در پایان باید گفت که ایدئولوژی حاکم در جامعه ایدئولوژی هینت حاکم است. اکثر این افراد اغلب تحت تأثیر افکار عمومی هستند و اطلاعات خود را در مورد کشورهای انقلابی آمریکای لاتین از خبرگزاری های



امپریالیستی جهانی گرفته و قضاوت می کنند. مثلاً همین نام بردن از فردی مانند فیدل کاسترو به عنوان دیکتاتور و یا مستبد، نشان از مقدار آغشته شدن این افراد به این ایدئولوژی بورژوایی کشورهای امپریالیستی است. در کجای دنیا دیده شده است که دیکتاتور یا مستبد مانند مردم فقیر خودش زندگی کند و برای خودش حتی کوچکترین رفاهی را در نظر نگیرد، و یا تا موقع مرگاش در تمام اماکن دولتی و مدارس و دانشگاه ها آویزان کردن عکس خود را ممنوع کند و یا تفاوت حقوق خودش با فقیرترین مردم کشورش فقط 3 درصد باشد و یا بهداشت و درمان و آموزش و پرورش را کاملاً رایگان کند و یا تنها کشوری در جهان باشد که بیسوادترین فرد جامعه باید 12 کلاس درس خوانده باشد و...؟ در نتیجه چطور می توان کوبا را با ایران در یک صف قرار دهند؟ یا دولت ونزونلا به کارگران اعلام کرده است که تشکیلات های کارگری را بسازید و حکومت خود را برقرار کنید و...

**6-** طبیعی است این کشورهای انقلابی، نه کشوری سوسیالیستی اند و نه خودشان مارکسیست هستند، ولی مانند خیلی از انقلابیون خودشان را مارکسیست می نامند و خواهان رسیدن به سوسیالیزم هستند، حالا چطوری و از چه طریق، بحث آن از حوصله ای این مقاله خارج است. متأسفانه در عمل مانند تئوری همه چیز بر وفق مراد پیش نمی رود و گاهی مجبور می شوند کارهایی بکنند که نباید بکنند. اما کسی که عمل می کند طبیعتاً اشتباه هم زیاد می کند. رهبری این کشورها اگر واقعا به دست انسان هایی که به مارکسیزم مسلط بودند می افتاد، خیلی راحت تر می توانستند در این راه قدم بردارند و اشتباهات کم تری بکنند. به همین خاطر ما به این کشورها می گوئیم کشورهای انقلابی ولی نمی گوئیم کشورهای سوسیالیستی/کمونیستی که

برپایه‌ی سوسیالیزم علمی بنیان گذاشته شده باشند. مثلاً یکی از انحرافات بزرگ این کشورها حاکم شدن حزب در قدرت سیاسی است، در حالی که باید به فکر تدارک در قدرت قرار گرفتن و حاکم شدن طبقه‌ی کارگر باشند و....

7- در نهایت این کشورها اشتباهات زیادی دارند ولی انقلابی اند، وقتی خیانت کنند، آن موقع به کشورهای ضدانقلابی تبدیل خواهند شد که به نظر من هنوز به توده‌ها خیانت نکرده‌اند و فرق اساسی با دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی دارند.

### لئون تروتسکی:

خصلت اساسی این تشابه‌سازی‌ها و همانند جلوه دادن‌ها در ندیده گرفتن پایه‌های مادی این جریان‌های مختلف، یعنی ندیده گرفتن کامل ماهیت طبقاتی و بنابر این نقش عینی تاریخی آن‌ها است. در عوض آن‌ها گرایش‌های مختلف را برحسب برخی تظاهرات خارجی و فرعی، و اغلب برحسب مناسباتشان با این یا آن اصل تجریدی [ذهنی-یاشار آذری] که برای شخص طبقه‌بندی کننده ارزش حرفه‌ای خاصی دارد، ارزیابی و طبقه‌بندی می‌کنند. بنابر این از نظر پاپ‌رم، فراماسون‌ها و داروینیست‌ها و مارکسیست‌ها و آنارشویست‌ها همگی توأمان هستند، چون که همگی باردار شدن مریم باکره را انکار می‌کنند. از نظر هیتلر، لیبرالیسم و مارکسیزم دو قلو هستند چون آن‌ها "خون و افتخار" را در نظر نمی‌گیرند. از نظر یک دموکرات، فاشیسم و بلشویسم دو قلو هستند، زیرا هیچ کدام در مقابل آراء عمومی سر تعظیم فرو نمی‌آورند، و غیره و غیره.

سیر تاریخ قبل از هر چیز به معنی جنگ طبقات است، و علاوه بر این پیش می‌آید که طبقات مختلف در راه هدف‌های گوناگون در موارد مشخصی از وسائل مشابهی استفاده کنند. اساساً غیر از این هم نمی‌تواند باشد. ارتش‌های متخاصم همیشه کم و بیش متقارن اند، اگر بین شیوه‌های مبارزه‌ی آن‌ها هیچ وجه مشترکی وجود نداشته باشد، نمی‌توانند ضربه‌ای بر هم وارد آورند.

اگر یک دهاتی یا دکاندار جاهل، که نه از منشاء و نه از مفهوم مبارزه‌ای که بین پرولتاریا و بورژوازی در جریان است چیزی نمی‌فهمد، خود را بین آتش دو طرف پیدا کند، نسبت به هر دو اردوگاه متخاصم تنفر یکسان نشان خواهد داد. اما این اخلاقیون دموکرات از چه صیغه‌ای هستند؟ این‌ها ایدئولوگ‌های افشار میانه‌ای هستند که بین آتش طرفین گیر کرده‌اند و یا می‌ترسند که گیر کنند. مشخصات عمده‌ی این چنین پیغمبرانی بیگانگی از جنبش‌های بزرگ تاریخ، طرز تفکری محافظه‌کارانه و منجمد، کوتاه‌نظری خودپسندانه و ابتدائی‌ترین نوع بزدلی سیاسی است.

«اخلاق آن‌ها و اخلاق ما»

یاشار آذری

15 ژانویه 2023